… در اين ايّام که نار موقدهٔ الهيّه شعله به آفاق زده…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ١٧٧

… در اين ايّام که نار موقدهٔ الهيّه شعله به آفاق زده و پرتو اشراق شرق و غرب را روشن نموده ونفوذ کلمة‌ الله ذوی العقول را حيران کرده و امر الله احاطهٔ کبری يافته و خوف و خطری نمانده مدّعيان فرصت يافته و مرد ميدان گشته خاموشان زاويهٔ نسيان و خفّاشان خائف هراسان که بر رؤوس منابر در اصفهان و طهران تبرّی از حضرت اعلی روحی له الفداء نمودند بيرون دويده‌اند و ادّعای‌اصالت مينمايند و بی خبرانی چند را خفيّاً اقناع نموده‌اند و به القاء شبهات پرداختند در سرّ سرّ پاپی اين و آنند که هر يک را به وسيله ای از صراط مستقيم بگردانند و يا اذيّتی برسانند. رئيس قوم را جميع آشنا و بيگانه ميدانند که در ايّام خطر به لباس درويشی به هر بوم و بر سفر ميکرد و در رهگذر کشکول بدست شيئاً لله ميگفت. وقتی که حکايت صادق و ناصرالدّين شاه شد جميع احباب را در تحت شمشير و زنجير در بلوک نور گذاشت و خود فوراً فرار به مازندران و گيلان نمود و رشته‌ای بر سر بست و پوست درويشی در بر و نام خويش درويش علی نهاد و در کوه و دشت سر گردان بود تا آن که جمال قدم نفی و سرگون به عراق عرب گرديد او نيز از پی به بغداد به پناه مبارک سفر کرد ولی مخفی و خائف از جميع بشر.

پس جمال مبارک سفر به کردستان فرمودند و در ايّام غيبوبت اسم اعظم جميع ياران عراق و ايران از قدمای احباب ميدانند که گاهی در صفحات سوق الشّيوخ و بصره به لباس تبديل سفر مينمود و نام او حاجی علی بود و دسته ای از کفشهای عرب در دست داشت و مشهور به حاجی علی کفش فروش گرديد بعد به نجف شتافت و در آنجا لاص خريد و به لاص فروش مشهور گشت حتّی به لباس عرب بود و اسم ايرانی را از خود سلب نمود و بکلّی در آن دو سال غيبوبت جمال مبارک نام و نشانی از امر نماند و بعد از شهادت حضرت اعلی و غيبت حضرت مقصود آن غير حصور همّتی مشکور نمود که حتّی غيور بغدادی مشهور از آن عمل منفور بود و آن اين است که بعد از شهادت کبری ازدواج به حرم حضرت اعلی امّ المؤمنين که به صريح بيان حرام بر جميع است نمود و چون مطبوع طبع نيفتاد کفايت به اين تحقير نگشت بلکه آن محترمه يعنی خواهر ملّا رجبعلی حرم حضرت اعلی به سيّد محمّد اصفهانی احسان شد. اين بود همّت و اقتدار و قوّت و اشتهار او که شب و روز به تعدّد زوجات اشتغال گرديد حتّی خواهر حرم خويش مسمّی به رقيّه خانم از مازندران طلب شد و به او نيز ازدواج گرديد و جمع بين‌ الاختين شد و خواهر ميرزا نصر الله تفرشی نيز بعقد و نکاح آمد و والدهٔ ميرزا احمد نيز زوجهٔ مشروعه بود و به بنت عربی نيز اقتران حاصل گشت و تجاوز از نصّ صريح بيان گرديد. اين تزوّجات متعدّدهٔ بغداد است ما عدای زوجات طهران و مازندران اگر تحقيق شود اين بيت واضح و مشهود گردد، آفتی بود آن شکار افکن کزين صحرا گذشت. ما شرح و بسط در اين خصوص ننمائيم مقصود اين است که سيّد حصور اجرای چنين امور مخالف نصّ قاطع ربّ غفور فرمود و شب و روز به اين امر موهوم مشغول بود يا لله در اين مدّت چه نصرتی شد و چه خدمتی به امر حضرت اعلی گشت؟ آيا يک نفس هست که بگويد او مرا تبليغ نمود يا آن که در مدّت چهل سال در قبريس توانست که نفسی را هدايت نمايد بلکه از تربيت اطفال خويش نيز عاجز ماند ديگر آيا عجزی اعظم از اين ميشود؟ يدعون من دون الله ما لا ينفعهم وما لا يضرّهم لبئس المولی و لبئس العشير.

جمال مبارک وقتی که از کردستان مراجعت فرمودند در ايران ياران عدّتی معدود بودند و عراق منجمد ومخمود نه صدائی نه ندائی و اگر نفسی در اطراف بود در نهايت يأس و خوف و حذر بود ولی اسم اعظم محض ورود به بغداد در را گشودند و صلای عمومی زدند و ندای الهی بلند شد و صيت امر الله در اطراف منتشر گشت. رؤسا و علمای جميع ملل شب و روز در محضر حاضر و سؤال و جواب مستمرّ و جميع به قناعت از جواب معترف تا کار به جائی رسيد که خوف و هراس ناصرالدّين شاه را بی صبر و قرار نمود و به جميع وسائل تشبّث کرد و به خطّ خويش به سلطان عبدالعزيز نامه نوشت و رجای نفی جمال مبارک را از بغداد کرد که ايران در خطراست و حکومت پر حذر و عاقبت ضرر به هر دو دولت رسد. اين بود که فرمان عبدالعزيز وارد و قرار بر سفر جمال مبارک گرديد با وجود آن که مسئلهٔ نفی و سرگون بود ولی در نهايت اقتدار به باغ نجيب پاشا نقل مکان فرمودند و دوازده روز در آنجا به قسمی امر الله اعتلا يافت و والی نامق پاشا و جمع ارکان اردو و ولايت و علمای مملکت و وجهای ملّت شب و روز به زيارت می آمدند و مشرّف ميشدند و حال آن که به ظاهر سرگونی بود ولی از نفوذ امر الله در آن ايّام معدوده و علوّ کلمة‌ الله و انتشار نفحات‌ الله ‌آن ايّام چنان به سرور و حبور گذشت که عيد رضوان شد و به کمال اقتدار حرکت فرمودند و جميع خلق عراق گواه و شاهدند. امّا حضرت حصور با لباس درويشی با ظاهر نامی عرب گاهی سفر هند خواستند و گاهی مسافرت به ممالک مصر انديشه نمودند نهايت خبر فرستادند که من بعد از رفتن شما خائفم لهذا پيش از شما به موصل شتافتم و در آنجا منتظر هستم و چون در آن اوقات شهرت داشت که جمال مبارک و جميع احبّا را در کرکوک که ميانهٔ بغداد و موصل است و نزديکی حدود عجم تسليم به دولت ايران خواهند نمود لهذا شخص معلوم ميفرمود که من در موصل به شما ملحق خواهم شد زيرا ملاحظه مينمود که هر واقعه ای واقع شود پيش از موصل واقع خواهد شد .

باری چون به موصل و در کنار دجله سراپرده بلند شد و بزرگان موصل‌ از مأمورين و غيره دسته دسته به حضور مبارک مشرّف می شدند نيمهٔ شب ظاهر عرب مذکور آمد که جناب معلوم در خانی بيرون شهر منزل و مأوی دارد و با يکی ملاقات خواهد جناب آقا ميرزا موسای عمو نيم شب رفتند و او را ملاقات کردند سؤال از اهل و عيال خويش کرد گفتند که همراهند و خيمه‌ای مخصوص آنها گرديده اگر ميل داريد بيائيد گفت من ابداً مصلحت خويش را در اين نمی بينم ولی قافله ای موجود که با شما حرکت خواهد کرد من در ميان آن قافله هستم تا آن که به دياربکر رسيد و بر همين منوال رشتهٔ سياهی در سر و کشکولی در دست و در ميان قافله معاشر و مجالس ترک و عرب بود. چون به ديار بکر رسيديم خبر فرستاد که من شبها نزد متعلّقين خويش خواهم آمد و صبح باز مراجعت به قافله نمايم آن نيز مجری شد و چون حاجی سيّد محمّد او را ميشناخت ديده و دريافت و به عنوان اين که ‌اين درويشی است ايرانی و آشنای من است ملاقات نمود ولی ساير احباب چون او را نديده بودند اوّل نشناختند تا آن که در ميان او و سيّد محمّد نزاعی حاصل گشت و جناب حصور در حضور احبّا که الآن هستند آمد و شکايت از سيّد محمّد نمود. چون سيّد محمّد حضور يافت عرض کرد در مسئله ای ميان من و او اختلاف است او ميگويد که مرآت هميشه روشن است من ميگويم ميشود که مرآت محتجب از شمس گردد تا در مقابل است روشن است و چون منحرف گردد تاريک شود بعد جمال مبارک سيّد محمّد را زجر فرمودند که چرا نزاع و جدال ميکنی و در اين خيل ابرار منازعه برپا مينمائی؟ بعد در کمال اقتدار موکب رحمانی وارد مقرّ سرير سلطانی گرديد در نهايت استغنا حرکت شد اسم اعظم ابداً به وزرا و وکلا ملاقات نفرمودند و اعتنائی نکردند.

